زن در فرهنگ و هنر، دوره۴، شماره ۱، بهار ۱۳۹۱: ۴۴-۲۵

تحلیل نمادهای زنانه در رمان‌های غسان کنفانی

عزت ملاابراهیمی*، آزاد مونسی**

چکیده: غسان کنفانی از مشهورترین رمان‌نویسان فلسطینی است که در چهار رمان «مردانی در آفتاب»، «چه برای‌تان مانده؟»، «بازگشت به حیفا» و «أم‌سعد»، گونه‌های شخصیتی متنوعی را ساخته و پرداخته است. یکی از مهم‌ترین گونه‌های شخصیتی، شخصیت نمادین است که بسیار مورد توجه نویسنده است که چه نوع مؤنث و چه نوع مذکر آن به وفور در چهار رمان فوق به کار رفته‌اند. شاید به نظر آید که نگاه نمادین کنفانی به شخصیت‌های زن در رمان‌هایش بر غنای محتوایی و فنی این رمان‌ها افزوده است اما اصرار این نویسنده بر پررنگ کردن بعد نمادین شخصیت‌های زن دو رمان «چه برایتان مانده؟» و « أم سعد» امری است که از هر دو لحاظ نظری و فنی مشکلاتی را برای بعد واقعی این شخصیت‌ها به وجود آورده و آزادی عمل آنان را محدود کرده است. ریشهٔ مسئله شاید به آن‌جا برگردد که این نویسندهٔ متعهد و متعصب به فلسطین در این دو رمان نیز همچون سایر رمان‌های خود با شور و اشتیاق به دنبال طرح ایدهٔ خود درباره چیستی و چرایی بحران‌ها و معضلات روز فلسطین و راه حل آن‌هاست. شخصیت‌های نمادین رمان‌ها نیز در این میان ابزاری هستند در خدمت تبلیغ و ترویج این ایده‌های غالباً انقلابی؛ در نتیجه بخش عمده‌ای از پتانسیل‌های ذاتی و روایی این دو رمان به جای صرف شدن در جهت تقویت جنبه‌های انسانی و طبیعی شخصیت‌های زن، صرف تقویت ابعاد نمادین و اسطوره‌ای این شخصیت‌ها شده تا پیام ایدئولوژیک داستان تمام و کمال رسانده شود.

واژه‌های کلیدی: زن، نمادگرایی، ادبیات فلسطین، نثر عربی، غسان کنفانی.

* دانشیارگروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران Mebrahim@ut.ac.ir
** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور Azadmounesi@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۷/۱۵ تاریخ پذیرش:۱۳۹۰/۰۸/۱۲

مقدمه و بیان مسئله

در مطالعات ادبی جهان اسلام، ادبیات فلسطین به دلیل اوضاع استراتژیک، بحرانی و حساس این خطه از جهان اسلام که مولود تاریخ شصت و چند سالهٔ اشغال، مبارزه و مقاومت آن سامان است، در نگاه ناقدان این حوزه از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اما در همین قلمرو آن مقدار که به شعر مقاومت فلسطین و شاعران نام‌آور آن پرداخته شده، هنوز به ادبیات داستانی پربار این سرزمین و از آن میان به گونه ادبی رمان فلسطینی، عنایت درخوری از سوی پژوهشگران، ادیبان و منتقدان کشورمان نشده است. مقالهٔ حاضر که بر آن است گامی در این راستا بردارد، مسئلهٔ بررسی و تحلیل رویکرد نمادین به زن در رمان‌های غسان کنفانی را به دو دلیل موضوع جستار خویش قرار داده است: یکی آوازه و جایگاه ادبی بلند این رمان‌نویس مبارز فلسطینی در میان سایر رمان‌نویسان جهان عرب و دیگری کاربرد پررنگ شگرد بیانی نمادگرایی در آثارش.

هرچند به باور نگارندگان، هیچ‌گاه و در هیچ یک از عرصه‌های مطالعاتی، برجسته کردن عنصر شخصیتی زن و پرداختن جداگانه به آن، اگر از شائبه نگاه تبعیض‌آمیز جنسیتی هم مبرا باشد، چندان انسانی، خوشایند و سازنده نیست و اصولاً هر نوع نگاه جداگانه به زن اگر مسبوق به انسان پنداری وی نباشد ممکن است منجر به شیء پنداری او شود؛ با این حال مطالعهٔ شخصیت زن در چند رمانِ یک نویسنده مرد فلسطینی به عنوان عنصری مستقل و متمایز از شخصیت‌های دیگر آن و بررسی نگاهِ اغلب نمادینی که در آن‌ها به این جنسیت شده است از محدودهٔ پژوهشی انتقادی فراتر نمی‌رود که تلاش دارد چرایی غلبه این نوع نگاه در رمان‌های غسان کنفانی (به عنوان بک نویسنده مرد) و اشکالات فنی ناشی از آن را به بوته نقد و نظر بکشد.

اصولاً برای نظریه‌پردازان عرصهٔ ادبیات داستانی عربی روشن است که «شخصیت زن فلسطینی در اغلب رمان‌های فلسطینی منتشر شده در بین سال‌های ۱۹۸۲–۱۹۶۵ (دهه‌های شصت و هفتاد قرن بیستم[۱]) به استثنای مواردی کم شمارتر از انگشتان یک دست، هم در پیوندی عمیق با مسائل و مشکلات وطن خویش بوده و هم کم و بیش نماد سرزمین فلسطین یا خود فلسطین بوده است» (الصالح، ۲۰۰۴:۹۰).

یکی از نویسندگانی که این پدیده یعنی نمادین ساختن شخصیت زن به نماد خاک، میهن و ملت، بیشترین حجم ظهور و بروز را در میان دستاوردهای ادبی و به ویژه رمان‌های وی داشته است، غسان کنفانی

---

[۱].تمام آثار غسان کنفانی نیز در همین دو دههٔ پر تلاطم جهان عرب به ویژه در دههٔ شصت انتشار یافته است.

رمان‌نویس و منتقد پرآوازهٔ فلسطینی است که شخصیت زن در رمان‌های وی غالباً در میان دو سطح در نوسان است: یا همگام و همسطح با شخصیت‌های مردانه در حوادث و صحنه‌های رمان‌ها حضور دارد مانند «مریم» در «چه برایتان مانده؟» و یا کم و بیش بر شخصیت‌های مرد پیشی گرفته و ابتکار عمل را در خلق و هدایت حوادث و افکار اثر در دست گرفته است؛ مانند شخصیت «أم‌سعد» در رمانی به همین نام. در هر دو سطح، زنِ رمان‌های کنفانی معادلی زیبایی‌شناسانه برای کشور فلسطین است و نمایندهٔ مرحلهٔ معینی از تاریخ مبارزاتی آن سامان با جنبش صهیونیسم (الصالح، ۲۰۰۴: ۹۰).

غسان کنفانی رمان‌نویسی است که ذاتاً تمایل فراوانی به جایگزینی عنصر زنانه به جای وطن گمشدهٔ خود دارد. وی علاوه بر رمان‌هایش در نام‌های خصوصی به خانم غادة السمان، شاعر و نویسندهٔ خوش آوازهٔ سوری، صراحتاً به این گرایش غیر ارادی خویش اعتراف کرده و می‌نویسد: «من تلاش می‌کنم وطن را با زن معاوضه کنم آیا در تمام زندگی‌ات معامله‌ای وحشتناک‌تر و ناممکن‌تر از این سراغ داری؟ اوائل می‌کوشیدم وطن را با کارم معاوضه کنم، سپس با خانواده‌ام، سپس با نوشتن، با خشونت و در نهایت با زن. با این حال به چیزی که حقیقت اصلی خویشتن ماست همچنان نیازمندیم، حقیقتی که هر صبح هنگام بیدار شدن، بر سرمان داد می‌زند که : بخشی از این عالم از آن توست پس برخیز!» (حمود، ۲۰۰۵: ۴۳).

از سویی دیگر و شاید در نگاهی کلی چنین به نظر می‌رسد که نماد ملت، خاک و سرزمین کردن شخصیت‌های زنانه در رمان‌های کنفانی یا هر رمان‌نویس دیگری، در واقع شکلی از اشکال ارزش دهی به شخصیت زن بوده و حتی نشان از تکریم و تقدیس وی دارد. لذا در نهایت امر به سود شخصیت زن خواهد بود و بر حجم ارزشی آن می‌افزاید. چرا که شگرد نمادگرایی پدیده‌ها را فراتر و برتر از چیزی که هستند نشان می‌دهد. شاید این تصور دستاویز اصلی نمادگرایان و مدافعان چنین نگاه نمادینی به شخصیت زن در ادبیات باشد. اما این تصور به باور مقالهٔ حاضر تنها در صورتی موجه و پذیرفتنی خواهد بود که دست کم یکی از عواقب نمادگرایی شخصیت‌های زنانه را –به خصوص در رمان‌های کنفانی– نادیده بگیریم و آن زیانی است که از این رهگذر، بر لایه‌های درونی‌تر شخصیت زن و مشخصاً بر بعد فردی و انسانی‌اش وارد می‌شود. برای شخصیت‌های زن، زیانِ از دست دادن استقلال اراده، آزادی عمل و محدودیتِ جلوه‌گری در قالب یک انسان واقعی و طبیعی مانند سایر شخصیت‌های مرد رمان، می‌تواند یکی از پیامدهای طبیعی تقید آنان به قید نماد خاک، ملت، سرزمین و غیره باشد.

به محض این که به شخصیت زنِ رمان، بُعدی نمادین می‌افزاییم؛ کاری که غالباً با آوردن توصیفات غیرعادی اسطوره‌ای برای آن و با هدف پردازش این بعد نمادین صورت می‌گیرد، دیگر فقط با یک شخصیت زن انسانی و واقعیِ صرف روبه‌رو نیستیم، بلکه موجودی را آفریده‌ایم که باید هم زن باشد و هم نماد مفاهیمی چون خاک، سرزمین، هویت، ملت و غیره. اما شاید بتوان ادعا کرد که افزودن این بُعد سنگینِ نمادین به بُعد طبیعی و واقعی شخصیت زن، هر چند هم که ماهرانه بوده و تلاش شده باشد که جنبهٔ واقعی شخصیت، بر اثر آن از خط سیر منطقی و طبیعی خود دور نشود، باز هم در غالب موارد به تضعیف بعد واقعی شخصیت زن و محدود کردن آزادی اراده و عملکرد آن نسبت به حالت غیر نمادینیِ آن می‌انجامد. چه کمترین مقتضای نمادین بودن یک شخصیت داستانی – به ویژه در بعد واقعی‌اش– آن است که تمام اعمال و افکاری که از وی سر می‌زند، باید در راستای خدمت به بعد نمادین آن باشد و یا دست‌کم در تقابل جزئی و کلی با این بعد قرار نگیرد. به دیگر سخن، ابزاری مهم و حساس چون نمادگرایی به همان اندازه که می‌تواند در جهت اغنای محتوا و تکنیک رمان‌نویسی به کار آید، ممکن است قیدی و بندی باشد نخست بر دستان رمان‌نویس و دوم بر پای شخصیت تا از اولی آزادی نوشتن را بگیرد و از دومی آزادی عرض اندام را در اجتماع رمان.

اما آنچه در این مقال همچون اشکال مطرح است آن که غسان کنفانی به عنوان یکی از رمان‌نویسان طراز اول فلسطین و جهان عرب، در رمان‌های خود چه جایگاه و رسالتی برای شخصیت زن قائل است؟ اصولاً علت گرایش آشکار کنفانی به نمادگرایی در حوزهٔ شخصیت‌های زن چیست؟ آیا اصرار کنفانی بر نمادین کردن زن، از لحاظ فنی به استقلال شخصیتی و ابعاد انسانی او در قلمرو جامعه رمان‌ها لطمه نزده است؟ جستار حاضر به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش‌ها رفته است.

مفاهیم و ادبیات نظری

نمادگرایی یا سمبولیسم «به معنی عام، استفاده از نماد و مفاهیم نمادین است. نمادگرایی به این مفهوم در ادبیات سابقه‌ای دیرینه اما پراکنده دارد. برای مثال در منظومهٔ منطق‌الطیر عطّار نیشابوری که در شرح سفر نمادین پرندگان مختلف برای یافتن سیمرغ است، هر پرنده نماد دسته‌ای از مردم است.» (داد، ۱۳۸۷، ذیل: نمادگرایی).

در تعریف واژۀ «نماد» هم گفته‌اند: «نماد در لغت به معنی نَمود، نما و نماینده است و در برابر واژه فرنگی (Symbol) می‌آید که از کلمه یونانی (Symbolon) به معنی علامت، نشانه و اثر می‌باشد. نماد شیء بی‌جان یا موجود جانداری است که هم خودش است و هم مظهر مفاهیمی فراتر از خودش.» (همان).

در ادبیات، نماد یکی از شگردها و ترفندهای تصویرگری و از جمله تکنیک‌های حوزه بیان است. در همین بستر مفهومی، شخصیت نمادین (Symbolic Character) نیز «شخصیتی است که به نویسنده امکان می‌دهد مفاهیم اخلاقی یا کیفیت‌های روحی و معنوی را به قالب عمل درآورد. فرد نمادین کسی است که عمل و گفتارش در مجموع خواننده را به مفاهیمی فراتر از خودش راهنمایی کند.» (داد، ۱۳۸۷، ذیل: شخصیت نمادین).

بررسی و مطالعه ابعاد و عمق به‌کارگیری شخصیت‌های زن نمادین در رمان‌های غسان کنفانی و میزان تمایل این نویسنده به بخشیدن جنبه‌های سمبلیک به شخصیت‌های زنِ رمان‌هایش و اهداف و مقاصد او از این کار و البته نقد این گرایش و نشان دادن جنبه‌ها و تبعات مثبت و منفی آن، مجموعه مسائلی است که در دنباله مقاله بدان پرداخته می‌شود.

۳-غسان کنفانی

هیچ یک از ناقدان و نظریه‌پردازان فعال در حوزۀ ادبیات معاصر عرب، منکر جایگاه و موقعیت ممتاز و منحصر به فرد غسان کنفانی (۱۹۷۲-۱۹۳۶) در عرصۀ رمان‌نویسی نوین فلسطین و جهان عرب نیست. «هیچ رمان‌نویس عرب معاصری نتوانسته است فاجعه ملت فلسطین را به شکلی مؤثرتر و قدرتمندتر از غسان کنفانی در قالب و حوزۀ ادبیات داستانی به تصویر بکشد.» (آلن، ۱۹۸۶: ۱۱۲). محمود درویش بر این باور است که وی آغازگر نثر نوین فلسطینی است (کنفانی، ۱۹۷۷: ۱۳). همچنان که وی را در کنار دو هم قطار فلسطینی دیگرش جبرا ابراهیم جبرا و امیل حبیبی یکی از سه نقطه عطف بزرگ در مسیر تکامل رمان‌نویسی نوین فلسطینی و عربی دانسته‌اند (وادی،۱۹۸۱: ۳۹). حتی دکتر خالده سعید وی را در صف رمان‌نویسان جهانی می‌شمارد (سعید، ۱۹۷۹: ۲۴۱). اما همه این‌ها شاید چندان جای تعجب نباشد اگر این حقیقت را در نظر بگیریم که غسان کنفانی تمام زندگی کاری خود را هم در عرصه واقعیت و هم در عرصه ادبیات داستانی، وقفِ به تصویر کشیدنِ اوضاع فلسطینیان و مطالعۀ مواضع ضد و نقیض دولت‌های عربی در قبال مسئله فلسطین نموده است. «وی در طی سال‌های عمر کوتاه خود که از سی و شش تجاوز نکرد،

موفق شد به طور پیوسته و موفق خود را به عنوان یک داستان‌نویس تجربه‌گرا و یک سخنگوی جبهه ملی برای آزادی فلسطین مطرح کند.» (آلن، ۱۹۸۶: ۱۱۲).

کنفانی چهار رمان به نام‌های «مردانی در آفتاب» (۱۹۶۳)، «چه برایتان مانده؟» (۱۹۶۶)، «بازگشت به حیفا» (۱۹۶۹) و «أم سعد» (۱۹۶۹) دارد. علاوه بر این وی چهار رمان ناتمام هم دارد که شهادت وی توسط عوامل موساد مانع تکمیل و انتشار آن‌ها در زمان حیاتش گردید، این رمان‌ها از قرار زیرند: «چیز دیگر یا چه کسی لیلی حایک را کشت؟»، «عاشق»، «کور و کر» و «آلوی آوریل» (۱۹۷۲). (رشادالشامی، ۱۹۹۸: ۳۱۵–۳۱۲). علاوه بر این‌ها وی در حوزهٔ داستان آثار دیگری هم به نام‌های «مردها و تفنگ‌ها» (۱۹۶۵) و «بردگان» (۱۹۶۱) دارد که بر سر رمان یا مجموعه داستان کوتاه بودنشان اختلاف است (عاشور، ۱۹۸۱: ۱۱۰–۱۰۲). چندین نمایشنامه و پژوهش ادبی نقادانه و پربار هم در کارنامه نویسندگی وی ثبت شده که از قلمرو این بحث بیرون است[۲]. در مقاله حاضر تلاش می‌شود از میان این آثار، چهار رمان «مردانی در آفتاب»، «چه برایتان مانده؟» «بازگشت به حیفا» و «أم سعد[۳]» و نگاه و رویکرد نمادین به زن در هر یک از آن‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد:

تحلیل نمادهای زنانه در رمان‌های غسان کنفانی

رمان «مردانی در آفتاب» (رجال فی الشمس)

«مردانی در آفتاب» نخستین و مشهورترین رمان غسان کنفانی است که آن را در سال ۱۹۶۲ نوشته و در اوضاع سیاسی نابسامان سال ۱۹۶۳ در بیروت منتشر نمود (القاسم، ۱۹۷۸: ۵۳). عواملی چون انتشار به وقتِ این رمان که به طرح و تصویر رنج‌ها و دغدغه‌های سه نسل متوالی ملت فلسطین می‌پرداخت که ده

---

[۲]. عناوین اصلی آثار غسان کنفانی طبق ترتیب بالا: رمان‌های کامل: «رجال فی الشمس»، «ما تبقی لکم؟»، «عائد إلی حیفا»، «أم سعد». رمان‌های ناتمام (۱۹۷۲) او: «الشیء الآخر أو من قتل لیلی الحایک؟»، «العاشق»، «الأعمی و الأطرش»، «برقوق نیسان» و مجموعه داستان‌های «العبید» (۱۹۶۱) و «الرجال و البنادق» (۱۹۶۵). ضمناً کل مجموعه آثار این نویسنده به علاوه نمایشنامه‌های او در مجموعه‌ای چهارجلدی از سوی مؤسسه فرهنگی غسان کنفانی و انتشارات دارالطلیعه در بیروت تاکنون بارها تجدید چاپ شده است.

[۳]. این چهار رمان در زمان حیات نویسنده منتشر شدند و به خاطر کامل بودن‌شان از اهمیت افزونتری نسبت به سایر رمان‌های کنفانی برخوردارند و همواره در کانون توجه منتقدان و علاقه‌مندان به آثار این نویسنده بوده‌اند. علت گزینش آن‌ها برای این مقاله نیز از همین واقعیت نشأت گرفته است.

سال از فاجعه ۱۹۴۸ را پشت سر گذاشته بودند، به اضافه شیوهٔ فنی خاص پردازش این اثر و پیام مؤثری که حامل آن بود، شاید مجموعه عواملی باشند که نام آن را تقریباً از شرق تا غرب جهان عرب بر سر زبان‌ها انداخت (آلن، ۱۹۸۶: ۱۱۲). بسیاری معتقدند کنفانی شهرت بی‌نظیرش را که تا امروز کشیده شده، مدیون این رمان است که وی را نویسنده‌ای پیشتاز و نوگرا معرفی نمود اما آنچه او را به اوج رساند رمان «أم سعد» بود که آن را در آخرین سال‌های دهه شصت نوشت (القاسم، ۱۹۷۸: ۱۱۴).

هر چند رمان مردانی در آفتاب مورد استقبال بی‌نظیری از سوی مخاطبانش قرار گرفت ولی از آن‌جا که نخستین تجربه جدی نویسندگی کنفانی است نسبت به آثار بعدی او همچون «چه برایتان مانده؟» و «أم سعد» از پختگی فنی کمتری برخوردار است و اشکال‌های فنی و محتوایی آن از نظر منتقدان رمان دور نمانده است؛ برای نمونه، برخی این اثر را یک رمان کامل به معنی ادبی ندانسته بلکه آن را با توجه به حجم اندکش (حدوداً صد صفحه) به داستان کوتاه شبیه‌تر دانسته‌اند (القاسم، ۱۹۷۸: ۵۳). منتقدی غربی بُعد نمادین این رمان را زننده و نمایان‌تر از حد لازم می‌داند (آلن، ۱۹۸۶: ۱۱۳).

از نظر این مقاله نیز به شخصیت‌های زن موجود در این رمان بی‌مهری آشکاری روا داشته شده از آن جهت که شخصیت‌های زن آن عموماً یا در پشت و یا در حاشیه صحنه‌ها و صفحه‌های رمان بدان‌ها اشاراتی گذرا شده و تنها جلوه‌ای کمرنگ بدان‌ها داده شده است به طوری که این زنان را می‌توان در چهار نمونه شخصیتیِ زن کلیشه‌ای خلاصه کرد: اول: نمونه زنِ مادر سنتی و کم توقع (متجلی در أم قیس و أم زکریا). دوم: نمونه زنِ پیردختر یا دم بختیِ سربار (متجلی در شفیقه و ندا). سوم: نمونه زنِ همسر بدجنس و بدعنق (باز هم متجلی در أم زکریا) و چهارم: نمونه زنِ روسپی (متجلی در کوکب).

نمونه‌های شخصیتی زن بالا، همگی در یک خوانش عادی از رمانِ مردانی در آفتاب نمونه‌هایی کلیشه‌ای و تکراری از زنان واقعی جامعه به حساب می‌آیند که «چون سایر شخصیت‌های ثانویه، گویی در جهانی که تحولات و حوادث بزرگ آن را تنها مردان رقم می‌زنند، آفریده شده‌اند تا این بافت سرشار از تحرک مردانه را غنا بخشند.» (مناصره، ۲۰۰۲: ۶۹) زیرا در جامعه مردسالار (فلسطین) مردان مسئول گذشته سراسر شکست این سرزمین و حال نکبت‌بار آن بوده و همان‌ها نیز پایه و قوام مبارزه و مقاومتند.

در خصوص سطح نمادگرایی شخصیت زن در این رمان کنفانی باید گفت که بر خلاف شخصیت‌های مرد این رمان که هر کدام جنبه‌های نمادین قدرتمند و –به تعبیر روجر آلن– بیش از حد آشکاری دارند، به زحمت می‌توانیم برای شخصیت‌های کلیشه‌ای زنِ آن جنبه‌های نمادین بیابیم. این شخصیت‌ها برابر

توصیفات اندکی که به آن‌ها اختصاص یافته، کم رنگ‌تر و کم اهمیت‌تر از آن معرفی شده‌اند که نماد چیزهایی فراتر از خود باشند.

به طور مختصر می‌توان گفت تکنیک نمادگرایی در رمان مردانی در آفتاب که نخستین تجربه رمان نویسی کنفانی است خرج شخصیت‌های مرد رمان شده و در مورد آن‌ها به وضوح به کار رفته است اما شخصیت‌های زن رمان تنها در قالب شخصیت‌های کلیشه‌ای و درجه دوم پس از مردان مطرح شده‌اند و لذا دلیلی برای پرداختن افزون‌تر به این رمان در جستار حاضر وجود ندارد.

رمان «چه برایتان مانده؟» (ما تبقی لکم؟)

«چه برایتان مانده؟» دومین رمان غسان کنفانی است که هر چند بنا به یک ارزیابی «محبوب‌ترین و پر خواننده‌ترین رمان او به شمار نمی‌آید اما به دلیل مهارت و نوآوری به کار رفته در آن در پرداختن به مسئله فلسطین که مورد اهتمام بسیاری از نویسندگان معاصر عرب است و نیز به خاطر کمک چشمگیری که به پیشرفت شیوه‌های جدید رمان‌نویسی در ادبیات داستانی عرب کرده است» (آلن، ۱۹۸۶: ۱۱۸) قابل اهتمام و تقدیر است. این اثر از لحاظ فنی، پیچیده‌ترین و فنی‌ترین رمان کنفانی به شمار می‌رود و ابزار اصلی به کار رفته در روایت آن تکنیک سیال ذهن است. بسیاری از منتقدان این رمان را از لحاظ فنی به ویژه از ناحیه کاربرد ماهرانه عنصر زمان، متأثر از رمان «خشم و هیاهو»، اثر ویلیام فالکنر می‌دانند (عاشور، ۱۹۸۱: ۹۱-۸۱).

کنفانی در این رمان شخصیت «حامد» قهرمان اصلی رمان را با سه شخصیت زنانه یا زن‌سانِ مادرانه احاطه کرده است که عبارتند از : ۱- مادر واقعی حامد که مفقود و غائب است و ارتباط حامد با او در دل‌تنگی و اشتیاقی مبهم و متزلزل به این مادر ناپدید خلاصه می‌شود. ۲- «مریم» خواهر حامد یا به نوعی مادر دوم او که در دام رابطه‌ای نامشروع افتاده و آنچه حامد را با او پیوند می‌دهد، احساس تلخ شکست و سرافکندگی در وجود حامد است. ۳- سر انجام «صحرا» موجود زن‌گونه و مادر ماندگار حامد که برای او فراموش شدنی نیست.

خلاصه رمان از این قرار است که: «پدر حامد در جریان جنگ ۱۹۴۸ کشته می‌شود. در همان سال مادر حامد نیز به طور کاملاً ناخواسته‌ای مجبور به ترک بچه‌های خود شده و برای حفظ جان خود به کرانه غربی که آن هنگام تابع اردن بود، می‌گریزد. از طرف دیگر حامد که آن هنگام پسر بچه‌ای ده ساله بود، به همراه خواهر بیست ساله‌اش مجبور می‌شوند در معیت خاله مریضشان به غزه بگریزند که آن زمان تابع کشور مصر

بود. غیاب مادر حامد تأثیرات منفی بسیاری بر خانواده می‌گذارد که بارزترین نمود آن هتک حرمت مریم پیردختر سی و پنج ساله (خواهر حامد) به وسیله فردی به نام زکریا بود که به عنوان فردی خائن و وطن فروش از راه مزدوری برای رژیم صهیونیستی روزگار می‌گذراند.»

در ابتدا حامد فکر می‌کرد که سقوط خواهرش تنها یک علت دارد و آن غیاب مادر است. اما به تدریج پرسش‌های سرنوشت‌سازی از خود می‌پرسد که پوچی دلبستگی به مادر غائبش را به عنوان تنها منجی او و خواهرش آشکار می‌کند: آیا مادرمان می‌تواند در شرایط جنگ و اشغال از آبروی دخترش محافظت کند؟ آیا می‌تواند زکریای متعفن را به خاطر هتک حرمت دخترش مجازات کند؟ آیا او حتی می‌تواند شرایط زندگی تبعیدی خودش را کمی بهبود بخشد؟ حتی اگر آنچه برای مریم رخ داد در حضور و زیر سایه مادر اتفاق می‌افتاد آیا مادر می‌توانست مانع این آبروریزی شود و زندگی آبرومندانه‌ای را برای دخترش رقم بزند؟ یا این که غیاب مادر که جلوه پاکی است معادل غیاب وطن، خاک و ملت است. در نتیجه از آن جهت که وی نجات بخشی منتظَر است، دلبستگی به او همچون دلبستگی و امیدواری به نیرویی بیرون از ارادهٔ ذاتی حامد و یا خواهرش بوده و هرگز به خودی خود نمی‌تواند به نجات بیانجامد؟

در هر حال غیاب مادر که هم می‌تواند نماد پاکی و حمایت باشد و هم نماد امت عرب این تصور خیالی را که او راه نجاتی است که در مسیر سفر به سوی رهایی با ریتمی منظم تکرار می‌شود» (وادی، ۱۹۸۱: ۸۷) از بین برد. نهایتاً حامد به این نتیجه می‌رسد که باید برای رهایی از ننگی که خواهرش در اردوگاه به بار آورده به سوی صحرا بگریزد تا مادرش را جست‌وجو نماید و او را بیابد آنگاه سرش را روی دامانش گذارده و مصیبتش را به فراموشی بسپارد؛ مصیبتی که آن را در جمله‌ای خطاب به مریم چنین خلاصه می‌کند: «تو آلوده‌ای و من فریب‌خورده» (کنفانی، ۱۹۷۷: الآثار الکاملة، ج ۱: ۱۶۵). اما مسئله این است که چگونه می‌توانست بدون رویارویی با دشمنی که خاکش را تصرف کرده و خانواده‌اش را از هم پاشیده، به مادرش برسد؟ از طرفی مریم نیز در علت‌یابی هتک آبروی خود تجدید نظر می‌نماید؛ وی در ابتدا فکر می‌کرد که تنها علت، همان عدم حضور مادر است اما پس از ازدواج با زکریا کم‌کم احساس می‌کند که حامد نیز به نوبه خود علتی اساسی در سقوط و فروپاشی او بوده است.

از این‌جا است که کنفانی زن و سرزمین را با خصیصهٔ مورد تجاوز واقع شدن به یکدیگر پیوند می‌زند. در این‌جا سقوط مریم پس از تجاوز به او در تقارنی نمادین با سقوط سرزمین (فلسطین) و یا سقوط کامل ملت فلسطین پس از تجاوز دشمن صهیونیستی به آن قرار داده شده است. شخصیت مادر نیز چنان‌که ملاحظه

می‌شود در ابتدا نماد حمایت، پاکی و قدرتمندی بود اما این مادر در پایان رمان تبدیل به شخصیتی عادی و حتی منفی و منفور می‌شود؛ پس از این که حامد به یک قهرمانی متکی به خود تبدیل شد، خیالی و پوشالی بودن این منجی برایش آشکار می‌شود. در این‌جا مقصود نویسنده از غیاب مادر را در می‌یابیم که همان غیاب امت عرب، سران و حکام کشورهای عربی است (مناصره، ۲۰۰۲: ۷۴)

دکتر نضال صالح (داستان‌نویس و منتقد سوری) در پژوهش ارزشمندی با عنوان «مسئلۀ سرزمین در رمان فلسطینی» در تبیین جنبه‌های نمادین شخصیت‌های این رمان می‌نویسد: «مریم در رمان «چه برایتان مانده؟» نماد فلسطینِ پس از جنگ ۱۹۴۸ است. او همچنین نماد فلسطینی است که به ننگ خائنان وطن فروشی چون زکریا آلوده شده است... شخصیت دیگری نیز در رمان وجود دارد به نام فتحی که از خردسالی عاشق مریم بود اما شهادت او اجازه نداد که این عشق به ازدواج با مریم مزیّن شود. شخصیت فتحی نماد مقاومت مسلحانه است که فقدان او مریم را به سوی گناه و ننگ بارداری نامشروع ناشی از تجاوز زکریا کشاند... از آن سو عزم حامد برای رسیدن به مادرش که وی نیز نماد دیگر سرزمین فلسطین است، خود می‌تواند نماد پیدایش مقاومت مسلحانه‌ای باشد که می‌توانست به حامد امکان گرفتن انتقام آبروی لکه‌دار شده خواهرش را بدهد» (الصالح، ۲۰۰۴ : ۹۰).

مشاهده می‌کنیم که رمان «چه برایتان مانده؟» تنها دارای دو شخصیت عینی زنانه است که اتفاقاً هر دو به شدت در دام مورد علاقه نویسنده یعنی در دام نمادگرایی گرفتارند: یکی مریم که شانه به شانه حامد حضوری پررنگ در صفحات رمان دارد و نماد سرزمین اشغال شده و به ننگِ خائنان آلوده شده است و دیگری مادر غائبِ حامد که به رأی مقاله، نماد امتِ بزرگ اما غائب از صحنۀ عرب (کشورهای عربی) و به رأی نضال صالح نماد دیگری برای سرزمین فلسطین است. البته این دام بنا به عادت نویسنده برای شخصیت‌های مرد رمان نیز گسترده شده است به طوری که می‌توان هر کدام از شخصیت‌های حامد و فتحی و زکریا را به ترتیب نماد ملت سرگردان فلسطین، مقاومت مسلحانه و مزدوران وطن‌فروش دانست.

رمان «بازگشت به حیفا» (عائد الی حیفا)

سومین رمان غسان کنفانی است که در سال ۱۹۶۹ منتشر شد. این رمان هر چند از لحاظ موضوع و محتوای منحصر به فردش که مواجهۀ کلامی یک خانواده بورژوایی فلسطینی با یک خانوادۀ همسان یهودی ساکن حیفا بخش مهم آن را تشکیل می‌دهد، در میان آثار غسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اما از

جنبه فنی نقدهای فراوان و به حقی به آن وارد شده که افت فنی آن را نسبت به سایر رمان‌های کنفانی نشان می‌دهد (عاشور، ۱۹۸۱: ۱۴۵-۱۴۴).

خلاصه رمان از این قرار است که: «سعید و صفیه زن و شوهری که بیست سال پس از اشغال زادگاهشان حیفا آن تصمیم می‌گیرند به قصد یافتن خبری از سرنوشت طفل پنج ماهه‌ای که هنگام فرار از حیفا در خانه جا گذاشته بودند، از رام الله به این شهر سفر کنند، هنگام رسیدن به حیفا و پیدا کردن خانه قدیمی‌شان متوجه می‌شوند که آن طفل (خلدون) به همراه خانه‌شان به تملک بیوه‌زنی یهودی به نام مریام درآمده که بچه‌شان را با نام عبری «دوف» سرپرستی و در تمام این سال‌ها بر اساس ارزش‌های دولت صهیونیستی تربیت کرده است. دوف نیز که جوان برومندی شده هم اکنون در استخدام ارتش اشغالگر است و در دسته‌های ذخیره جنوب لبنان خدمت می‌کند. در اواخر رمان و در جریان گفت‌وگوی جنجالی که میان دوف و پدر و مادر اصلی‌اش درمی‌گیرد، دوف اعلام می‌کند که والدین واقعی وی کسانی هستند که وی را بزرگ کرده‌اند یعنی جانب مریام یهودی را گرفته و خود را به رغم خون و نژاد فلسطینی‌اش، یک شهروند و سرباز اسرائیلی وفادار به رژیم صهیونیستی معرفی می‌کند. بدین ترتیب سعید و صفیه به کلی از دوف ناامید شده و در می‌یابند که انسان در نهایت یک قضیه است که بیش از خون و نژاد، از محیطش تأثیر می‌پذیرد. صفیه در این میان و به اقتضای فطرت مادرانه‌اش به حال خود و فرزند از دست رفته‌اش اشک می‌ریزد و افسوس می‌خورد. اما تحول مهمی در ذهنیت سعید رخ می‌دهد، بدین شرح که وی پیش از این سفر، مخالف پیوستن «خالد» پسر دومش به گردان‌های مقاومت بود اما پس از این رویداد و در آخرین جمله رمان با خود و صفیه زمزمه می‌کند: «امیدوارم خالد در اثنای نبود ما عازم شده باشد!»

نخستین پدیدهٔ قابل توجهی که در خوانش اولیهٔ رمان به چشم می‌آید این است که شخصیت‌های اصلی و قابل تأمل این رمان بسیار اندک و انگشت شمارند. سعید، صفیه، دوف (خلدون سابق)، مریام (بیوه یهودی) و خالد (پسر دوم سعید و صفیه) پنج شخصیتی هستند که با نسبت‌های غیر مساوی فضای اصلی رمان را اشغال کرده‌اند. از این تعداد اندک، تنها دو شخصیت زن هستند که در سیر داستان در تقابل هم بوده و از نظر خصوصیات شخصیتی جز تعلق هر دو به طبقه بورژوای جامعه سنخیت دیگری با هم ندارند.

در خصوص شخصیت مریام، بیوه یهودی باید گفت طرح چنین شخصیتی در یک رمان فلسطینی دهه شصتی آن هم در قالب نقشی حق به جانب، در نوع خود یکی از بدعت‌های حسنه غسان کنفانی به شمار می‌رود که شایسته است به خاطر آن مورد تقدیر قرار بگیرد؛ چون وی نخستین رمان‌نویس عربی است که

یک انسان یهودی صهیونیست را آن هم در موضعی نسبتاً حق به جانب در ردیف شخصیت‌های معدود یک رمان فلسطینی منتقد می‌نشاند؛ در شرایطی که «معمولاً فرد اسرائیلی در ادبیات معاصر عرب همواره در قالب دشمن مطرح می‌شود و لذا هیچ تلاش جدی جهت نمایش جنبه‌های انسانی او در این حوزه صورت نمی‌گیرد.» (عاشور، ۱۹۸۱: ۱۴۵) نکته دیگر دربارهٔ مریام این است که در رمان هیچ جنبه یا بعد نمادینی برای این شخصیت ترسیم نشده و لذا نمی‌توان وی را به عنوان شخصیت زن نمادین مورد مطالعه قرار داد.

اما شخصیت صفیه در بازگشت به حیفا، «بیش از آن که نمونهٔ واقعی یک زن فلسطینی باشد، نوعی تکمیل‌کنندهٔ روابط انسانی حاکم بر جامعه رمان است و این عاملی است که وی را به شخصیتی سطحی و کلیشه‌ای بدل کرده که هیچ خصوصیت ویژه‌ای نمی‌توان برای آن قائل شد.» (ابواصبع، ۱۹۷۵: ۳۰۹).

آنچه در این مقام شایسته یادآوری است این که در این رمان نیز مانند رمان «مردانی در آفتاب» برای هیچ یک از دو شخصیت زن رمان، جنبه یا جنبه‌های نمادین متصور نیست. اصولاً دایره نمادگرایی در این اثر کنفانی بر خلاف رمان‌های «أم سعد» و «چه برایتان مانده؟» و حتی «مردانی در آفتاب» کلاً و جزئاً بسیار محدود و تقریباً غیر قابل احصا است. تنها نماد به کار رفته در این اثر، اشاره به عکس یک شهید طی روایت داستانی فرعی است که بر دیوار خانه‌ای نصب شده و برای ساکنان آن خانه نماد مقاومت، ایستادگی و ماندن در خاک وطن است (وادی، ۱۹۸۱: ۸۸).

رمان «أم سعد»

أم سعد قصهٔ تحولات و روایت رویدادهای مثبت و امیدوارکننده‌ای است که کمی پس از شکست ۱۹۶۷، در اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی شهر بیروت رقم می‌خورد. آنگاه که این اردوگاه‌ها به محل آموزش نظامی نخستین گردان‌های آزادی‌بخش و هر فلسطینی پناهنده به یک فلسطینی رزمنده تبدیل شد.

خلاصه رمان: «مجموعه حوادث رمان حول شخصیت اصلی آن زنی به نام «أم سعد» می‌چرخد. که در نه پرده یا لوح مجزا ارائه شده و رشته زمانی مبهمی آن‌ها را به هم پیوند زده است. لوح اول رمان با کاشتن نهال خشکیده‌ای آغاز می‌شود که صبح اولین روز پس از شکست، به دست أم سعد در حیاط خانه راوی رمان کاشته می‌شود تا بعدها در لوح نهم جوانه بزند و پیشگویی أم سعد در خصوص حتمی بودن پیروزی و رسیدن صبح امید پس از طی شب ظلمت و شکست محقق گردد.

أم سعد شخصیت بی‌همتا و قهرمان اصلی و بلامنازع سراسر رمان است. وی زن روستایی زحمتکش و بی‌سوادی است که در چهل سالگی همزمان با اشغال اولیهٔ بخش‌هایی از خاک فلسطین توسط صهیونیست‌ها در سال ۱۹۴۸، مجبور به ترک دهکده‌اش شده و همچون سایر فلسطینیانِ اخراجی، در یکی از اردوگاه‌های بیروت پناه گرفته است. از آن پس سرنوشت أم سعد همواره این بوده که به عنوان خدمتکار در منزل راوی و خانه‌های دیگران مشغول کار شود تا از عهده مخارج گران زندگی خانواده برآید. أم سعد در اوضاع دشوار اردوگاه با تمام ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و انسانی‌اش روزگار می‌گذراند. وی بار سنگین شرایط بی‌رحمانه زندگی اردوگاهی و آوارگی را با امیدواری به دوش می‌کشد.

موضوع اصلی رمان در پرداختن به شخصیت زن و مادری به نام أم سعد خلاصه می‌شود که همزمان در دو قالب موازی تجلی یافته است: قالب اول مادر واقعی و انسانی و قالب دوم مادر اسطوره‌ای و نمادین. أم سعد در قالب دوم خویش نماد طبقات زحمت‌کش و رنجدیده ساکن در اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی و نیز نمایندهٔ تمام مادران فلسطینی همسان خویش است که به جای پذیرفتن خواری و نومیدی، با اراده خویش راه پایداری را برگزیده و در همین راستا هم با خاک و هم با مردان سلحشور پایداری هم صدا و هم نفس گردیده‌اند. به نظر می‌رسد که «نویسنده به طور همزمان هم به بعد نمادین و هم به بعد واقعی شخصیت أم سعد و این که وی شخصیتی برخاسته از تجربهٔ واقعی زندگی پناهندگان است، اهتمام دارد» (حمود، ۲۰۰۵: ۱۸۴).

هر چند که أم سعد در همان صفحات آغازین رمان به عنوان زنی واقعی معرفی می‌شود و نویسنده تلاش دارد حالت واقعی بودن وی را تا نهایت رمان حفظ نماید. اما در عین حال و در خطی موازی و شاید جلوتر از خط واقعی مشاهده می‌کنیم که نویسنده از همان صفحه اهدا، کتاب را به أم سعد به عنوان «نماد ملت و مدرسه» اهدا می‌کند (کنفانی، ج ۱، ۲۳۹). أم سعد همچنین به عنوان صدای آن طبقه از ملت فلسطین معرفی می‌شود که متحمل هزینه اصلی و گزاف سقوط فلسطین بود (همان:۲۴۲-۲۴۱). وی نماد ملت خردشده در زیر بار کمرشکن آوارگی و پناهندگی است. نیز می‌توان گفت که أم سعد نماد فراگیر مبارزه خستگی‌ناپذیر و فرهنگ ملتی ریشه‌دار در صبر و بردباری است. گویی این زن «عنصری اسطوره‌ای است که از دایره فردی خود فراتر می‌رود تا صدای فریاد مبارزه‌طلبی و پایداری پرشمارترین طبقه ملت آواره فلسطین باشد.» (خوری، ۱۹۷۴: ۵۵).

هر چند أم سعد چون شخصیتی انسانی – واقعی معرفی شده چون زنی رنج کشیده است که زندگی نکبت‌بار اردوگاه آوارگان را با گوشت و خون خود تجربه کرده است. اما در عین حال از موجودیت اسطوره‌ای

و نمادین نیز برخوردار است چون نویسنده در خلال روایت داستان برای این شخصیت زنانه خصوصیاتی قائل می‌شود که بی‌گمان از حد و مرز ویژگی‌های عادی و شناخته شده انسانی فراتر بوده و به اوصاف موجودات اسطوره‌ای و افسانه‌ای شبیه‌تر است.

این ویژگی‌های اسطوره‌ای أم سعد را می‌توان در پیوند عمیق او با خاک، سرزمین و اموری دیگر به آسانی دریافت. به عنوان نمونه در خلال شخصیت‌پردازی أم سعد در رمان می‌خوانیم که این زن استوار است «چندان که صخره‌ها را استواری او نیست و بردبار است چندان که صخره‌ها را بردباری او نباشد» (کنفانی، ج ۱: ۲۵۹). این زن همواره «به سان چیزی است که از رحم خاک برمی‌خیزد و در زمینه‌ای از خلأ، سکوت و حسرت از قلب زمین بالا می‌آید و گویی از نردبانی بالا می‌رود که لایتناهی است» (همان: ۲۴۶). أم سعد زنی است با لبخندی که گویی «نیزه‌ای آخته» است و «کف دستانی خشک بسان دو قطعه هیزم خشک و شکافته چون تنه درختی پیر» (همان: ۲۶۰) و کف پایی که «به پوسته ترکیده از عطش زمین می‌ماند» (همان: ۲۹۳). اشک‌هایش سرازیر می‌شوند «همانند زمینی که چشمه‌های ابدیت از آن جوشان است» (همان: ۲۷۰) و «ساعد گندمگون و نیرومندش ... هم‌رنگ خاک است» (همان: ۲۷۸) اما بویی که از این زن به مشام می‌رسد «بوی دهکده‌ای است که پسرش سعد در آن پنهان شده و به کمین دژخیمان نشسته است» (همان: ۲۸۷) پیشانی به رنگ خاک او نیز راوی قصه تلخ شکستی است که سراسر آن را در این جمله‌اش خلاصه کرده است: «جنگ از رادیو شروع شد و از همان رادیو به پایان رسید» (همان: ۲۵۰) هر روزِ أم سعد «بیابانی است که از خستگی جانکاهی در ستوه است» (همان: ۲۹۴) روزهایی که آن‌ها را با کلفتی در خانه‌های مردم به آخر می‌رساند تا لقمه نانی فراهم آورد که خمیرمایه آن از عرق تن و رنج حقارت عمل آمده است.

چنین توصیفاتی که در متن رمان « أم سعد» نمونه‌های بسیار بیشتری دارد، شخصیت أم سعد را هر از گاهی از بعد واقعی‌اش جدا و با اصراری آشکار به بعد نمادین و اسطوره‌ای این شخصیت پیوند می‌دهد. گویی راوی یا نویسنده به عمد نمی‌خواهد نگاه و توجه خواننده تنها به جنبه انسانی آن معطوف و منحصر باشد بلکه سعی دارد همزمان بر جنبه‌های نمادین این شخصیت نیز تکیه و تأکید نموده و از خلال این کار موضوع و پیام رمان را برجسته‌تر نماید. پس أم سعد هم‌زمان و به طور موازی، هم زن و مادری معمولی است و هم موجودی نمادین و اسطوره‌ای.

با توجه به این که أم سعد در این رمان فلسطینی، محور نمادین داستان را تشکیل می‌دهد و با توجه به حجم بالای توصیفات اسطوره‌ای و شبه اسطوره‌ای که به موارد متعدد آن اشاره شد، شاید بتوان گفت که «وی بیش از آن که شخصیتی واقعی باشد شخصیتی نمادین و اسطوره‌ای است؛ نمادین است چون نماد عصر فلسطین انقلابی و پایدار است و اسطوره‌ای است چون جامع تمام ارزش‌های معنوی و فرهنگی ملت فلسطین است. کنفانی سعی داشته قهرمان اصلی زن خود را در این رمان به مرتبه رفیعی ارتقا دهد و آن مرتبه مادری است که نمادِ جامعِ انقلابی بودن و سنبل خاک و ملت بودن آن است.» (مناصره، ۲۰۰۲: ۸۴).

ملاحظه می‌شود که در مورد شخصیت أم سعد علاوه بر دو بعد واقعی و نمادین، سخن از وجود بعد سومی به نام بعد اسطوره‌ای مطرح است که وظیفه آن – بنا به رأی دکتر ماجده حمود– آن است که بُعد نمادین شخصیت را تقویت نماید (حمود، ۲۰۰۵: ۱۸۵). بدیهی است که هر قدر بعد نمادین چنین شخصیتی تقویت گردد به همان میزان بعد انسانی و واقعی آن تضعیف خواهد شد و این نتیجه طبیعی تأکید بر جنبه‌های نمادین و اسطوره‌ای شخصیت أم سعد است.

تأملی در رویکرد نمادین غسان کنفانی به زن

در یک ارزیابی کلی و توصیفی می‌توان رمان‌های چهارگانه «مردانی در آفتاب»، «چه برایتان مانده؟»، «بازگشت به حیفا» و «أم سعد» را به حلقه‌های به هم پیوسته‌ای تشبیه کرد که رشته پیونددهندهٔ آن‌ها به یکدیگر ترسیم و توصیف زندگی مردان و زنانی است که با سرگشتگی در جست‌وجوی راهی برای رهایی و آزادسازی خود و سرزمین‌شان هستند. غسان کنفانی شخصیت‌های زن رمان‌هایش را عموماً از واقعیت فلسطین برگرفته است و چیزی که بر صمیمیت آنان در چشم خواننده می‌افزاید، تعلق این شخصیت‌ها به اوضاع انسانی تلخ و نکبت‌بار اردوگاه‌های پناهندگان است.

اما از لحاظ کاربرد نمادگرایی، می‌توان شخصیت‌های زن چهار رمان کنفانی را دست کم به دو گروه عمدهٔ شخصیتی طبقه‌بندی کرد:

۱- شخصیت‌های تک بعدی (واقعی)

۲- شخصیت‌های دوبعدی (نمادین)

تمام شخصیت‌های اصلی زن در دو رمان «مردانی در آفتاب» (أم زکریا، أم قیس، شفیقه، ندا و کوکب) و «بازگشت به حیفا» (صفیه و مریام) به راحتی در گروه اول یعنی گروه شخصیت‌های تک بعدی قرار

می‌گیرند. شخصیت‌های مریم و مادر حامد در «چه برایتان مانده؟» و شخصیت أم سعد در رمان «أم سعد» در گروه دوم یعنی در گروه شخصیت‌های دوبعدی و نمادین قرار می‌گیرند.

زنان جای گرفته در گروه شخصیتی تک بعدی (واقعی) غالباً شخصیت‌هایی سطحی، سنتی، کلیشه‌ای و ایستا هستند که تأثیر مهمی بر روند حوادث و افکار رمان‌ها نمی‌گذارند و چنان که گفته شد در جایگاه شخصیت‌های ثانویه، تکمیلی و در خدمت کامل کردن روند حوادث و هویت شخصیت‌های مرد رمان‌ها هستند. در این گروهِ شخصیتی که در رمان‌های «مردانی در آفتاب» و «بازگشت به حیفا» نمود بارزتری دارند، سیمای درخشانی از زن مدرن با ویژگی‌هایی چون آگاهی، فرهیختگی و استقلال در تصمیم‌گیری و عمل ارائه نشده است.

اما زنان جای گرفته در گروه شخصیتی دو بعدی (واقعی–نمادین) مانند مریم و أم سعد در دو رمان «چه برایتان مانده؟» و «أم سعد» غالباً شخصیت‌های اصلی و اول رمان بوده، پویا هستند و بر روند حوادث تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارند. سیمایی که از زنان این گروه ترسیم شده نیز هرچند سیمای زن تحصیل کرده و مدرن به معنای امروزی آن نیست اما آگاهی و استقلال نسبی در عملکرد را می‌توان دو امتیاز مثبت این گونه زنان به حساب آورد.

اما آنچه ذکر آن مهم‌تر می‌نماید این که غسان کنفانی نویسنده‌ای نیست که در طرح شخصیت‌های زنانه به معرفی زنانی عادی اکتفا کند، بلکه وی مایل است زن را به دایره نمادگرایی و احیاناً به دنیای اسطوره پردازی ببرد. از این رو شاید أم سعد در نگاه نخست زنی واقعی و مبارز به نظر بیاید و مریم پیردختری که نمونه آن در واقعیت بسیار تکرار می‌شود و صفیه زنی خانه‌دار و احساساتی... اما همین واقعیت‌ها در پرتو ترویج و تبلیغ اندیشه‌های انقلابیِ رمان‌نویس متعهدی چون کنفانی، به عناصری نمادین تبدیل می‌شوند که جهت‌گیری اصلی آن‌ها به سمت ضدیت با دشمن صهیونیستی است. گویی رمان‌های کنفانی و شخصیت‌های او در حقیقت در پی آفرینش قهرمانانی مبارز و فدایی بر ضد دشمن اسرائیلی هستند. این‌گونه است که قهرمانانی چون حامد در «چه برایتان مانده؟» و سعد در «أم سعد» و خالد در «بازگشت به حیفا» متولد می‌شوند. این بدین معناست که نقش زنان رمان‌های کنفانی چه در نوع واقعی و چه نمادینش در قیاس با نقش مردان ذاتاً نقشی ثانویه است.

دکتر حسین مناصره در پژوهش مفصل خود با عنوان «زن و پیوند او با دیگری در رمان فلسطینی»، معتقد است که «زن در رمان‌های مردنگار فلسطینی غالباً نقش داشته ولی کمتر دارای صدا بوده است[۴]. یعنی کمتر زنی داشته‌ایم که صاحبِ صدایی دالٍّ بر زن بودن خود بوده باشد (البته به استثنای مواردی اندک). چرا که رمان مردنگار همواره کوشیده است قهرمان‌های خود را از میان شخصیت‌های مرد انتخاب کند. قهرمان در رمان مردنگار مترادف با شخصیت مردانه است. اما زن در این میان، در بهترین حالت، نقشی مهم در تکوین صداهای مردانه داشته است امری که بر فقدان صدای خاص زنانه علی‌رغم حضور و نقش مهم زنان در زندگی شخصیت‌های مردانه، دلالت دارد.» (ص ۴۱۸).

شاید نظر فوق قابل تعمیم بر همه رمان‌های مردنگار فلسطینی نباشد، با این حال می‌توان گفت غسان کنفانی نیز از این قاعده عام مستثنی نیست. به نظر می‌رسد با وجود این که زنان در رمان‌های نویسنده همواره نقش‌های قابل ملاحظه‌ای را بر عهده داشته‌اند، در خلق صدای زنانه‌ای که دال بر ذات زنانگی باشد، موفق و یا دست کم چندان جدی نبوده است؛ مسئله‌ای که شاید معلول دست کم دو علت باشد: نخست این که «زیباشناختی زن از دیدگاه کنفانی در این است که نماد چیزی واحد یا چند مورد متعدد به طور همزمان باشد که زنانگی هیچ یک از آن موارد نبوده است.» (مناصره، ۲۰۰۲: ۴۱۹) و علت دوم این که این نویسنده فلسطینی چون سایر نویسندگان هم‌وطن خود بیش از آن که از نظر فنی به فکر خلق صدای زنانه‌ای برای شخصیت‌های زن رمان‌هایش باشد، از نظر ایدئولوژیکی به فکر خلق ایده و راه حلی برای مسئلهٔ سرنوشت سازی به نام «فلسطین» است. از این روست که أم سعد در رمان «أم سعد» نقش مادری را دارد که نماد اموری چون مسئله فلسطین، ملت، اردوگاه و انقلاب است؛ در نتیجه مدلول آن به طور مکرر میان واقعیت زنانگی أم سعد و خصوصیات آن و واقعیت انقلابی بودن و مسئلهٔ فلسطین در همه ابعاد آن در حرکت و نوسان است. مریمِ پیردختر در «چه برایتان مانده؟» نماد آبرو، خاک و ملتی است که هر چند قهرمان مذکر رمان (حامد) پانزده سال از آن حراست می‌کند اما در عرض پانزده دقیقه در منجلاب رسوایی فرو می‌لغزد. در این‌جا حتی رابطهٔ عنصر مذکر (حامد) با حیثیت و سرزمینش، رابطه‌ای نمادین است. همچنین شخصیت

---

[۴]. صدا و نقش با هم متفاوت هستند. دارای صدا بودن یعنی این‌که شخصیت در رمان، ظهوری قوی و مؤثر بر روند حوادث و بر مضمون رمان داشته باشد و اصطلاحاً دارای حرف برای گفتن باشد اما نقش چیزی است که شخصیت در زندگی دیگر اشخاص رمان بازی می‌کند و ممکن است که بسیار محدود و جزئی باشد. لذا می‌گوییم تنها شخصیت‌های اصلی می‌توانند صاحب صدا باشند اما نقش را همه شخصیت‌های رمان اعم از شخصیت‌های اصلی و فرعی و پویا و ایستا و ...دارا می‌باشند.

صفیه در «بازگشت به حیفا» نقش زن فطرت‌گرای ساده لوحی را داراست که در عصر نبرد نظامی و تمدنی با دشمن اشغالگرِ مسلح، هنوز در افکار خرافی و افسانه‌ای خود سیر می‌کند.

جرج طرابیشی که پژوهشگر و منتقدی پرکار در حوزهٔ ادبیات داستانی عربی است، در پژوهشی تحت عنوان «نمادگرایی زن در رمان عربی» که در سال ۲۰۰۶ منتشر ساخت، به فقر مفهومی نماد بودن زن اشاره کوتاهی دارد و متذکر می‌شود که زن حتی آنگاه که نماد وطن قرار می‌گیرد، استقلال و اراده فردی خود را از دست می‌دهد و به گِل کوزه‌گری می‌ماند که دیگران به آن شکل می‌دهند نه خودش. او در این حالت فاقد هر گونه اختیار و آزادی اراده است (ابوهیف، ۲۰۰۶: ۱۷۷).

«این که زن نماد ملت یا زندگی باشد، بدین معنا نیست که وی در ذات خود به عنوان یک انسان اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده باشد بلکه چه بسا زن در رهگذر این نمادگرایی، یک روسپی می‌شود که نماد فساد و نابسامانی آن ملت است. تمام کاری که رمان‌نویس می‌کند این است که به شخصیت زن پناه می‌برد چون آن را بهترین و مؤثرترین عامل مشوق برای تحریک روح جمعی ملت می‌یابد. اما زیاده‌روی در نمادگرایی زن، عیبی است که برای مکتب رمان‌نویسی رئالیستی ثبت شده است. در این نوع رمان‌نویسی سیمای مرکزی [زن] سیمای روسپی و قربانی جنسی است. در خلال همین تصویرگری غالب، زن را می‌یابیم که یا نماد سرزمین غصب شده است و یا نماد مقاومت ناممکن در دورانی سخت و یا نمادی است برای تمام غرایز و استعدادهای سرکوب‌شده‌ای که همگی به دنبال روزنه‌ای به سوی رهایی و آزاد شدن است. ولی همین زن آن هنگام که شخصیت واقعی یک رمان است یا در قالب مادری مهربان برای فرزندان ظاهر می‌شود و یا معشوقه‌ای الهام‌بخش و یا همسری که منبع گرما و آرامش انسانی است» (مناصره، ۲۰۰۲: ۴۲-۴۱).

بدین ترتیب به نظر می‌رسد شخصیت زن در رمان‌های نمادگرایی همچون رمان‌های غسان کنفانی گاهی تا حد یک ابزار فنی تنزل می‌کند تا وسیله رساندن دیدگاه و پیام خاصی درباره مسئله‌ای معین باشد که نویسنده از یافتن ابزاری مناسب‌تر از آن برای رساندن دیدگاه خود عاجز مانده است.

نتیجه

به نظر می‌رسد اصرار غسان کنفانی بر پررنگ کردن جنبه نمادین شخصیت‌های زن در رمان‌های «چه برایتان مانده؟» و «أم سعد» امری است که از لحاظ نظری مشکلاتی را برای جنبه واقعی این شخصیت‌ها به بار آورده و آزادی عمل آنان را نسبتاً محدود کرده است. اصل مسئله از آن‌جا برمی‌آید که کنفانی همچون

نویسنده‌ای متعهد به قضیه فلسطین، در این دو رمان نیز همچون سایر رمان‌های خود – اما مصرانه‌تر– با شور و اشتیاق در پی طرح نقشه و ایده فکری خود دربارهٔ چیستی و چرایی بحران‌ها و معضلات روز فلسطین و ارائه راه حل برای آن‌هاست. شخصیت‌های نمادین رمان‌ها نیز در این میان بازیچه و ابزاری هستند در خدمت تبلیغ و ترویج این ایده‌های غالباً انقلابی و لذا دیده می‌شود که بخش عمده‌ای از پتانسیل‌های ذاتی و روایی این دو رمان به جای صرف شدن در جهت تقویت جنبه‌های انسانی و طبیعی شخصیت‌های زن، صرف تقویت ابعاد نمادین و بعضاً اسطوره‌ای این شخصیت‌ها شده است تا پیام ایدئولوژیک داستان تمام و کمال رسانده شود.

به نظر این جستار کنفانی گرایشی بیش از حد لزوم به استفاده از شگرد نمادگرایی درباره شخصیت‌های زن دارد و این مسئله تا حد زیادی آزادی عمل و استقلال حرکتی این شخصیت‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده و این امر خود بر روند پردازش شخصیت‌های انسانی زنده و باورپذیر که یکی از اصول هنر روایت و رمان‌نویسی است، اثر سوء داشته است.

منابع

آلن، روجر (۱۹۸۶) الرواية العربية (مقدمة تاريخية و نقدية)، ترحصهٔ منيف، ط ۱، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

أبومطر، أحمد (۱۹۸۰) الرواية فی الأدب الفلسطينی، ط ۱، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

أبوهيف، عبدالله (۲۰۰۶) اتجاهات النقد الروائی فی سوريه، دط، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.

داد، سیما (۱۳۸۷) فرهنگ اصطلاحات ادبی، چ چهارم، تهران: انتشارات مروارید.

کنفانی، غسان (۱۹۷۷) الآثار الكاملة، ط ۱، بيروت: مؤسسة غسان كنفانی الثقافية و دارالطليعة للطباعة و النشر.

حمود، ماجدة (۲۰۰۵) جماليات الشخصية الفلسطينية لدی غسان كنفانی، ط ۱، دمشق: دار النمير.

خوری، الیاس (۱۹۷۴) تجربة البحث عن أفق (مقدمة لدراسة الرّواية العربية بعد الهزيمة)، دط، بيروت: مركز الأبحاث.

رشاد الشامی، حسان (۱۹۹۸) المرأة فی الرواية الفلسطينية، ط ۱، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.

سعید، خالده (۱۹۷۹) حركية الإبداع (دراسات فی الأدب العربی الحديث)، ط ۱، بيروت: دارالعودة.

الصالح، نضال (۲۰۰۴) نشيد الزيتون، قضية الأرض فی الرواية العربية الفلسطينية، دط، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.

عاشور، رضوی (۱۹۸۱) الطريق إلى الخيمة الأخرى، ط ۲، بيروت: دار الآداب.

القاسم، أفنان (۱۹۷۸) غسان کنفانی البنیة الروائیة لمسار الشعب الفلسطینی، ط ۱، بغداد: وزارة الثقافة.

مناصرة، حسین (۲۰۰۲) المرأة و علاقتها بالآخر فی الروایة العربیة الفلسطینیة، ط ۱، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.

وادی، فاروق (۱۹۸۱) ثلاث علامات فی الروایة الفلسطینیة (غسان کنفانی، امیل حبیبی، جبرا ابراهیم جبرا)، ط ۱، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر و دائرة الإعلام و الثقافة لمنظمة التحریرالفلسطینیة.